

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حکم «مَدَحٌ مِنْ لایَسْتَحِقُّ الْمَدْحَ أَوْ یَسْتَحِقُّ الذَّمَّ»

از نظر امام خمینی (ره)

مهری توتونچیان^۱ (نویسنده مسوول)، احمدرضا خزایی^۲
 ۱- دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران Mehri.toutouchian@gmail.com
 ۲- استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی.

چکیده

انسان فطرتاً خواهان شنیدن یا گفتن عبارتهای ستایش آمیز است و از سوی دیگر زندگی اجتماعی بدون تشویق و تحسین و تجلیل از شایستگان بستر ساز پیشرفت و تعالی نخواهد بود. ستایشها یا مفهوم و جهت گیری انسانی و حق شناسانه دارد و یا آلوده به ریا، مصلحت اندیشی و منفعت طلبی است. تملق و چاپلوسی از مصادیق بارز ستایشهایی است که به مفعت طلبی و نفاق آلوده شده و مشمول حکم «مَدَحٌ مِنْ لایَسْتَحِقُّ الْمَدْحَ أَوْ یَسْتَحِقُّ الذَّمَّ» می باشد. بسیاری از فقها، در کتب اخلاقی و فقهی، به این مهم پرداخته اند. امام خمینی (ره) از جمله فقهای معاصر است که مدح و ذم و حکم فقهی آن را در اندیشه های خود تبیین نموده است. پیشینه علمی و اندیشه های ناب امام خمینی (ره) به دلیل بهره مندی گسترده از دانش های اسلامی چون فقه، اصول، تفسیر و کلام و... نه تنها بیان گر عمق اندیشه های ایشان است؛ بلکه به وضوح بیان کننده ی مفهوم و گستره ی آسیب رسانی پدیده ی تملق و چاپلوسی در عرصه های حیات فردی و جمعی می باشد. براین اساس، کوشش شده تا در این پژوهش با روش گردآوری اطلاعات کتابخانه ای، به صورت توصیفی- تحلیلی، از کلام و آثار اخلاقی و معنوی امام خمینی (ره) در زمینه ی چاپلوسی و نکوهش آن بهره برده تا با نگاه به متون اسلامی و دینی، زمینه پیش بردن مباحث اخلاقی در جامعه فراهم گردد.

کلیدواژه ها: مدح، ذم، تملق، کذب، اغراء به جهل، اغفال.

۱- مقدمه

در فرهنگ‌ها و نظام‌های اجتماعی-سیاسی ناسازگار با بینش توحیدی اسلام که در آنها روابط شهروندان بر پایه ضوابط معنوی و اخلاقی سالم شکل نگرفته و راه‌های دستیابی به امکانات و منزلت اجتماعی بسته باشد و تمرکز قدرت در دست گروهی خاص بوده و هرکس در جای واقعی خود قرار نداشته باشد؛ یعنی تصاحب جایگاه‌ها و منصب‌های اجتماعی تناسبی با شایستگی افراد نداشته باشد، یکی از ابزارهایی که برای رهایی از این تبعیض پدید می‌آید تملق‌گویی یا چاپلوسی است؛ راهی کوتاه و بدون هزینه برای رسیدن به خواسته‌هایی که نه شایستگی می‌خواهد و نه زحمت و کوشش.

این ویژگی موجب می‌شود که خوب و بد، درست و نادرست، لایق و نالایق، و حق و باطل همواره مشتبه شود و افراد منافق، چاپلوس و متملق تا حد ممکن از این وضعیت، بهره‌برداری شخصی و گروهی کنند. در چنین جامعه‌ای عرصه بر افراد شایسته تنگ می‌گردد و میدان برای افراد بی‌لیاقت باز می‌شود. نخبگان سیاسی هیچ‌گاه واقعیت‌ها را درست درک نمی‌کنند، شخصیت خود را بسیار بالاتر از آنچه هست می‌بینند و کارهای خود را فراتر و مهم‌تر از آنچه هست می‌پندارند.

تملق، مدح و ثنای بیش از حد و گزافه‌گویی درباره فضایل افراد برای تقرّب جستن به آنها و استفاده از مواهب مادی آنان است؛ حتی ذکر اوصاف برجسته واقعی یک شخص بدون اشاره به نقاط ضعف، آن هم نوعی تملق محسوب می‌شود و گاه از این فراتر می‌رود و تملق‌گویان نقاط ضعف را در لباس نقاط قوت بیان می‌کنند. این سخن را نیز نباید فراموش کرد که تملق‌گاهی به صورت مستقیم و گاه غیر مستقیم، گاه با نثر و گاه با شعر و گاهی با عمل، اجرا می‌شود و آثار زیانبار همه یکسان است.

این پژوهش، به بررسی دیدگاه امام خمینی(ره) در باره‌ی تملق پرداخته است؛ زیرا پیشینه‌ی علمی و اندیشه‌های ناب ایشان به دلیل بهره‌مندی گسترده از دانش‌های اسلامی چون فقه، اصول، تفسیر و کلام و... نه تنها بیان‌گر عمق اندیشه‌های امام است بلکه به روشنی بیان‌کننده‌ی مفهوم و گستره‌ی آسیب‌رسانی پدیده‌ی تملق و چاپلوسی در عرصه‌های حیات فردی و جمعی می‌باشد.

بر این اساس، از آموزه‌های اخلاقی و معنوی ایشان از جمله در زمینه‌ی چاپلوسی و نکوهش آن، بهره‌برده تا تأثیر مثبت و سازنده در ذهن و رفتار مخاطبان بر جای گذارد.

۲- معنای لغوی و اصطلاحی مدح و ذم

مدح در لغت، ستودن و ستایش است (معین، ۱۳۸۲، واژه مدح) و در اصطلاح سخنی است که بیانگر رضایت و خشنودی مدح‌کننده از مستحق مدح باشد (حلی، ۷۲۶، ص ۴۰۸؛ قاضی، بی‌تا، ص ۶۱۲). سبب استحقاق مدح و ثواب به طور کلی اطاعت آگاهانه و مخلصانه خداوند است، مانند انجام واجبات و مستحبات و مباح‌هایی که مقدمه ترک حرامی باشد و ترک محرّمات و قبیح (تفتازانی، ۷۹۳، ص ۱۳۰).

ذم در لغت، نکوهش و بدگویی است (معین، همان، واژه ذم) و در اصطلاح سخنی است که بیانگر پستی حال مستحق می‌باشد. (حلی، ۷۲۶، ص ۵۰۳). سبب استحقاق ذم و عقاب، انجام فعل قبیح و حرام و یا ترک واجب است توسط کسی که به قباح فعل قبیح و ترک واجب آگاه بوده و یا امکان تحصیل آگاهی از آن را داشته است. (حلی، ۷۲۶، ص ۵۰۳).

۳- مفهوم الفاظ مدح و ذم

مدح و ذم به دو شیوه‌ی صریح و غیر صریح انجام می‌شود. در شیوه‌ی صریح از الفاظ «نِعَم»، «حَبَدًا»، «طُوبَى» و «تَبَارَكَ» برای مدح و از «بِئْسَ»، «لَا حَبَدًا»، «سَاءٌ» و «وَيْلٌ» برای ذم استفاده می‌شود. علاوه بر این افعال که برای مدح و ذم ساخته شده اند الفاظی نیز وجود دارد که به مجرد شنیدن آنها معنی مدح یا ذم به ذهن متبادر می‌شود. و در شیوه‌ی غیر صریح از اسالیبی استفاده می‌شود که در اصل برای مدح یا ذم ساخته نشده اند، بلکه در بعضی از موارد این اسالیب از غرض اصلی خود خارج شده و به بیان مدح یا ذم می‌پردازند. این اسلوبها شامل استفهام، امر، نهی، نعت، مقطوع، خطاب، عطف بیان، تشبیه ادنی به اعلی و بالعکس و جملات خبری دارد. (درانی، ۱۳۷۸).

۳-۱- مدح و ستایش

پاره‌ای از ستایش‌ها، مفهوم و جهت‌گیری انسانی و حق‌شناسانه دارد و پاره‌ای از ستایش‌ها، آلوده به ریا، مصلحت‌اندیشی و منفعت‌طلبی است. از این‌رو، نمی‌توان به طور کلی گفت که ستایش و ستایش‌گری، کاری ناپسند است؛ زیرا انسان‌ها به طور فطری خواهان شنیدن یا گفتن عبارت‌های ستایش‌آمیز می‌باشند؛ و از سوی دیگر زندگی اجتماعی بشر بدون تشویق و تحسین و تجلیل از شایستگان، نمی‌تواند بستر ساز پیشرفت و تعالی گردد. بنابراین، مدح و ثنا نسبت به دیگران بر دو گونه

است: گونه ای از آن مثبت و سازنده و بخش دیگر منفعت طلبانه و مخرب. قسم اول دارای سه شرط است: نخست اینکه «مَدِحٌ مَنْ يَسْتَحِقُّ الْمَدْحَ؛ آن کس که سزاوار مدح و ثناست، مدح و ستایش شود». شرط دوم این است که مدح از حدّ تجاوز نکند. شرط سوم اینکه هدف گوینده تقرّب به شخص ممدوح و رسیدن به منافع نامشروع خود نباشد. در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می‌خوانیم: «إِذَا مُدِحَ الْفَاجِرُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَ غَضِبَ الرَّبُّ؛ هرگاه شخص فاجر مدح و ستایش شود، عرش خدا به لرزه در می‌آید و خداوند غضب می‌کند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴، ص ۱۵۲). در حدیث دیگری آمده است: «الْثَنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْأَسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عَيٌّْ أَوْ حَسَدٌ؛ مدح و ستایش بیش از استحقاق تملق است و کمتر از آن ناتوانی (در ادای سخن) است یا حسد» (نهج البلاغه، کلمات قصار، ص ۳۴۷). و نیز امام حسن عسگری (علیه السلام) در مدح نالایق می‌فرماید: «مَنْ مَدَحَ غَيْرَ الْمُسْتَحِقِّ فَقَدْ قَامَ مَقَامَ الْمُتَّهَمِ». هر کس نالایقی را ثنا گوید، خود در موضع اتهام قرار گیرد».

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که باید ظرفیت شخص ممدوح در نظر گرفته شود؛ مبدا مدح و ستایش سبب غرور او گردد و از مسیر حق منحرف شود، همان گونه که در جمله دیگری از کلمات قصار مولا می‌خوانیم: «رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ؛ چه بسیار اشخاصی که به واسطه مدح و تمجید، گرفتار فریب و فتنه می‌شوند». در مقابل واژگانی که از ستودن نیکان حکایت دارد، در حقیقت نمایان‌گر شکر و سپاس‌گزاری در برابر خدمات صالحان است؛ چنان‌که در حدیث آمده است، در مقام حق‌شناسی و شکر نعمت‌های الهی نمی‌توان منزلت و جایگاه بندگان خدمت‌گزار را نادیده انگاشت و از آنان ستایش به عمل نیاورد. (نهج البلاغه، ص ۴۲۲، حکمت ۳۴۷). بی شک در صورتی که همه این جهات در نظر گرفته شود، مدح و ستایش نشانه قدردانی و حق‌شناسی و سبب تشویق نیکوکاران و صالحان می‌شود.

بنابراین نوع دوم، درست در مقابل نوع اول است؛ یعنی هنگامی که افراد نالایق، مورد مدح و تمجید قرار گیرند و یا افراد لایق، بیش از حد، ثناخوانی شوند و یا عوامل سیاسی و حب و بغضها و منافع شخصی، انگیزه این کار می‌شود، بدکاران تشویق می‌شوند و افراد فاضل، لایق و نیکوکار مایوس می‌گردند؛ متملقان یکه تاز میدان اجتماع می‌شوند و صادقان منزوی می‌گردند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَ الْمَلُوقَ فَإِنَّ الْمَلُوقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ؛ از تملق بپرهیز که با ایمان سازگار نیست» (الآمدی، بی تا، ج ۲۶۹۶). در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) آمده است: «أَحْثُوا فِي وُجُوهِ الْمُدَّاحِينَ الثَّرَابَ؛ به

صورت مداحان (تملق) خاک بپاشید» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۱).

با این همه، نباید غفلت داشت که بسا ستایش و ستایش‌گری، کوششی نکوهیده و سزاوار خشم و کیفر خداوند است؛ زیرا گاهی انسان‌ها در ستایش از دیگران، به ویژه بزرگان، اندازه نگاه نمی‌دارند و از مسیر عدل و انصاف خارج می‌شوند. این گروه از ستایش‌گران، در حقیقت، اهل لفظ بازی و چرب‌زبانی هستند و کمترین ارادت و علاقه‌ای به ستایش شونده ندارند. در عرف و فرهنگ جامعه به این‌گونه افراد متظاهر، چاپلوس یا متملق می‌گویند.

امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در کلامی روشن‌گر، مرز ستایش درست و نادرست را نمایانده است. آن حضرت، تملق را افراط در ستایش خوانده و مطرود می‌شمارد: «الثناء بأكثر من الإستحقاق مَلَق و التقصير عن الإستحقاق عیّ أو حسد». (همان)؛ ستودن بیش از آنچه شخص سزاوار آن است، چاپلوسی کردن است، و کمتر از آن، درماندگی است یا رشک بردن. از گفتار هدایت‌گر مولای متقیان (علیه‌السلام) دانسته می‌شود که در برابر خوبی‌ها، امتیازهای شخصیتی و ویژگی‌های اخلاقی و یا رفتاری دیگران، مواضع سه‌گانه‌ای وجود دارد:

۱. چرب‌زبانی و افراط در ستایش و نسبت دادن منزلت‌های برتر، از سوی شخص تملق‌گو و زبان‌باز و فرصت‌طلب؛

۲. درماندگی و نارسایی در بیان فضیلت‌ها، از سوی اشخاص ناتوان در عرصه تعریف و تبلیغ مثبت؛

۳. حسدورزی و عدم تحمل زیبایی‌ها و منزلت والای پارسایان، از سوی دشمنان حسود یا رقیبان تنگ‌نظر و تاریک‌اندیش. (امام خمینی (ره) و مفاهیم اخلاقی (حب جاه مقام)). بنابراین، تملق و چاپلوسی آسیب و آفتی است که با ایجاد شکاف و فاصله میان رهبران و مردم و فریب و غفلت دست اندرکاران از واقعیت‌های موجود، به تدریج پایگاه اجتماعی جامعه را تضعیف و مشروعیت آن را کمرنگ می‌سازد. تملق و چاپلوسی در جامعه زمانی شکل می‌گیرد که منزلت و نقش‌ها آن‌گونه که شایسته افراد است، توزیع نشود و راه دستیابی به امکانات تنها در اختیار گروهی خاص قرار گیرد و در یک کلام شایسته‌سالاری به معنای واقعی وجود نداشته باشد. نهایتاً می‌توان به این نتیجه رسید که اگر هر فردی در جایگاه درخور شخصیت خویش قرار گیرد و مطابق با تخصص واقعی اش از نقش اجتماعی مناسب برخوردار باشد، می‌تواند در روابط اجتماعی از سلامت کافی برخوردار شود.

۳-۲- ذم و نکوهش

ذم در لغت یعنی نکوهیدن، بدگفتن، نکوهش کردن، بدگویی، نکوهش. ۱. (مصدر) مذمت کردن، نکوهیدن، بدگفتن، قدح کردن، مقابل مدح. ۲. (اسم) نکوهش، بدگویی، قدح، جمع ذموم (فرهنگ دهخدا، ذیل واژه‌ی ذم). در اصطلاح، به معنای سخنی است که بر پایین بودن مقام و رتبه شخص مذموم در نزد نکوهش کننده دلالت می‌کند.

صلاحیت شخص برای نکوهش، به سبب عدم التزام به اوامر و نواهی را استحقاق ذم گویند. استحقاق ذم به معنای حکم عقل و عقلا به صلاحیت شخص برای نکوهش می‌باشد؛ یعنی شخصی به خاطر انجام اموری که نزد عقل و عقلا نامطلوب و نکوهیده است، مانند ظلم کردن، سزاوار نکوهش می‌گردد. سبب استحقاق ذم، انجام فعل قبیح و ناپسند و اخلال به واجبات است. در این که متجری، به خاطر نیت خود مستحق ذم است، اختلافی نیست، ولی در این که علاوه بر آن، مستحق عقوبت نیز می‌باشد، اختلاف است. برخی معتقدند استحقاق ذم یا عین استحقاق عقاب است یا ملازم آن (محمدی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۸۳-۸۲؛ مظفر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۱۸).

۳-۳- تملق و چاپلوسی

تملق را به چاپلوس، فرومایگی و پستی، به زبان بخشیدن نه به دل، تعریف کرده اند (معلوف، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۴۲۹). همچنین در المنجد ذیل واژه تملق آمده است: تملق در لغت به معنای اظهار دوستی و مودت ظاهری و زبانی است که از فروتنی و خاکساری حکایت دارد؛ به عبارت دیگر تملق گفتاری نرم و لطیف است که در هواخواهی از دیگری آشکار می‌گردد. از این رو می‌توان گفت شخص متملق، به آنچه در باطن و قلب خویش ایمان ندارد، تظاهر می‌کند (معلوف، بی‌تا، ص ۷۷۴). بنابراین، آشکار می‌گردد که چاپلوسی و تملق عبارت است از اظهار دوستی زبانی و تمجید و ستایش از خوبی‌های مخاطب که بر خلاف واقع و یا عقیده‌ی فرد گوینده است (فقیه ایمانی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۳).

۳-۴- کذب و نفاق

تملق، گفتاری نرم و لطیف است که در هواخواهی از دیگری آشکار می‌گردد. از این رو می‌توان گفت که شخص متملق، به آنچه در باطن و قلب خویش ندارد، تظاهر می‌کند. در واقع، تملق، نوعی نفاق یا دورویی است که با ذلت در حرکتهای

گفتاری و رفتاری همراه است و مخاطب را در پندار خویش به اشتباه و خطا می‌افکند تا او متملق را دوستدار خود پندارد. بنابراین می‌توان چاپلوسی را یکی از موارد دروغ به شمار آورد چرا که دروغ نیز به معنای گفتار یا نوشتار خلاف باور گوینده است که با قصد فریفتن دیگری بیان می‌شود. (اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۹۲).

شخص متملق با اظهار عشق و محبت فوق‌العاده در عبارتها و کلمات دل‌نشین و روح‌انگیز خود، جای هیچ تردیدی را برای مخاطب باقی نمی‌گذارد که در دوستی و همدلی خویش پایدار است. برخی از تملق‌گویان، در زبان بازی و جذب دیگران، رقیب ندارند؛ به طوری که کمتر فرد هوشیار و پارسایی را می‌توان یافت که خویشان را از زبانِ دل فریبِ چنین افرادی به آسانی برهاند و به نیت‌ها و هدف‌های آنان پی ببرد.

۵) احتمالات معنای مدح من لایستحق المدح

چهار فرض در معنای «مدح من لایستحق المدح» وجود دارد:

۱. مدح من لایستحق المدح، یعنی چاپلوسی و چرب‌زبانی‌ها نسبت به دیگران برای تعریف و تمجید از ایشان.
۲. شعرائی که مدح پادشاهان ظالم را می‌کردند و برای اشعاری که می‌گفتند پول هم می‌گرفتند، یعنی مکاسب محرمه بر اینها صدق می‌کند.
۳. مدح من لایستحق المدح، یعنی مدح ظلمه، لایستحق المدح را ظلمه معنا کنیم، شاهد این معنای سوم استدلال به آیه «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» که این استدلال مؤید همین معناست.
۴. مدح من لایستحق المدح، یعنی مدح کسبه یا کالایی که مستحق مدح نباشد. بطور مثال، تعریف کردن از فروشنده ای که ورشکست شده است و یا تعریف از کالایی که معیوب است. و شما به اعتماد این تعریف نزد شخص ورشکسته سرمایه گذاری کرده و این عمل موجب ورشکستگی شما گردد. در صورتی که مدح کننده از کسی که مستحق مدح تمجید کرده و باعث فریب مردم شد (عابدی، ۱۳۸۷، جلسه ۱۴).

۵- حکم مدح غیر مستحق مدح یا مستحق ذم

مسأله بیست و یکم که مرحوم شیخ در نوع چهارم «ما یحرم التکسب به لکونه عملاً محرماً فی نفسه» مطرح می‌کند، حرمت مدح کسی است که مستحق مدح نیست یا مستحق ذم است. از برخی کتب علامه حلی نقل شده که قائل به حرمت چنین

مدحی شده‌اند. (حلی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۱۴۴) مرحوم شیخ انصاری هم می‌گوید: «ادله‌ی اربعه بر حرمت چنین مدحی دلالت می‌کند». (انصاری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۱).

۶- ادله‌ی حرمت مدح من لا یستحق المدح أو یستحق الذم

۶-۱- عقل

شیخ عابدی معتقد است؛ مدح کسی که مستحق مدح نیست یا مستحق ذم است، عقلاً قبیح است. قاعداً مراد ایشان استقلال عقل به قبح چنین مدحی است و تلازم هست بین قبح عقلی و حرمت شرعی. در صورتی که عقل تنها قبح ظلم و حُسن عدل، را می‌فهمد؛ اما ظلم و قبیح بودن مدح انسانی که مستحق مدح نیست، را درک نمی‌کند؛ به همین جهت در مفتاح الکرامه آمده است: «مدح من لایستحق المدح من جهة ما لایستحق المدح».

از نظر متکلمان عقل بشر قادر به تشخیص سه نوع نیک و بد است:

۱- نیک و بد به معنای ملایم و مطابق طبع و منافذ طبع. مثل نیکی حیات، لذت غذا، عزت، امنیت و صلح، و بدی مرگ، رنج، گرسنگی، ذلت، ناامنی و جنگ.

۲- نیک و بد به معنای کمال و نقص. مثل نیکی معرفت، عدالت، شجاعت، عفت و بدی جهل، ظلم، ترس و هرزگی.

۳- نیک و بد به معنای مدح و ذم؛ آنچه سزاوار است انجام گیرد و انجام دهنده‌ی آن مستحق مدح و تشویق است و آنچه سزاوار انجام دادن نیست و انجام دهنده‌ی آن مستحق ذم و تنبیه است. مثل نیکی عمل به عدل و احسان که سزاوار است انجام گیرد و انجام دهنده‌ی آن مستحق مدح و تشویق است، در مقابل دشمنی و زشتی و عمل ظالمانه و ترس از دشمن که سزاوار انجام دادن نیست و انجام دهنده‌ی آن مستحق ذم و تنبیه است. (نصرافهانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴).

به اتفاق همه متکلمان، درک حسن و قبح در بخش اول و دوم ناشی از عقل نظری و ادراک بخش سوم حسن و قبح به اعتقاد متکلمان معتزلی و شیعی، ناشی از عقل عملی است. ساز و کار درک نوع سوم از نیک و بد این است که عقل مطابق استعدادها و احساسات درونی آدمی، آنچه باعث کمال یا ملایم طبع اوست را جذب می‌نماید و محبوب می‌دارد و در نتیجه نیک می‌شمارد و آنچه باعث نقص یا منفای طبع وی است را دفع می‌کند و آن را منفور می‌دارد و در نتیجه زشت و مکروه می‌شمارد. این امور را اصطلاحاً در علم منطق «آراء محموده» نام نهاده‌اند.

متکلمان و اهل منطق می‌گفتند: «خوب» یعنی آنچه که سزاوار است انجام گیرد

و انجام دهنده ی آن مستحقّ مدح و تشویق است و «بد» یعنی آنچه سزاوار انجام دادن نیست و انجام دهنده آن مستحقّ ذم و تنبیه است. علامه می‌گوید: «خوب» یعنی آنچه ما را به اهداف و مقاصدمان برساند و «بد» یعنی آنچه ما را به اهداف و مقاصدمان نمی‌رساند. در هر دو دیدگاه، «خوب» نه به معنای پیامد فعل مثل لذّت است و نه به معنای خاستگاه یا انگیزه ی فعل مثل آنچه دوست داشتنی یا مورد تأیید جامعه یا امر الهی است. چون هیچ یک از اینها را نمی‌توان به جای «خوب» به کار برد. خوب از نظر علامه تنها چیزی است که برای رسیدن به هدف مناسب است، خواه انجام دهنده ی آن مستحقّ مدح باشد یا نباشد. البته می‌توان گفت استحقاق مدح از لوازم و پیامدهای اجتماعی خوب است.

بنابراین عقل به تنهایی قادر به تشخیص ظلم و قبیح بودن مدح انسانی که مستحق مدح نیست نمی‌باشد؛ به همین جهت باید بر چنین مدحی عناوین مُحرّم دیگری مانند تملق و چاپلوسی، کذب و نفاق و ریاکاری، اُغراء به جهل، اُغانه ی ظالم و... منطبق گردد، تا بتوانیم تصدیق کنیم که عقلاً این کار به حدی قبیح است که فاعل آن مستحقّ آتش بوده و معیار حرمت را دارد. و نیز در مقام تبیین دلیل فوق می‌توان گفت ترغیب و تشویق شخصی که شایستگی ندارد از نظر عقل قبیح است، و موجب کیفر است. روی این ادراک عقلی است که قوانین عرفی نیز تملق و چاپلوسی را قبیح می‌پندارد گر چه برای آن کیفری تعیین نشده است؛ و شخص متملق در اصل گناه او شرکّتی نداشته است، ولی اسباب و زمینه را برای او به نوعی فراهم کرده است و عقلاً و عرفاً او نیز مقصر است. ولی مشکل بزرگ این است که تأثیر تملق و چاپلوسی از طریق درک و عقل نیست، که با علم به دروغ بودن خنثی شود، بلکه از طریق عواطف انحرافی و عقده های حقارت و خود کم بینی‌ها است و سرانجام نردبانی است برای «کبر و غرور». همانگونه که تملق گویان و چاپلوسان نیز به خاطر کمبود شخصیت و نداشتن استغنای ذاتی برای نفوذ در دل مراکز قدرت دست به اینگونه تملق گویی‌ها می‌زنند بدون آنکه هرگز به سخنان خود ایمان داشته باشند. بنابراین نباید غفلت داشت که بسا ستایش و ستایشگری کوششی نکوهیده و سزاوار خشم و کیفر خداوند است، زیرا گاهی انسان ها در ستایش دیگران به ویژه بزرگان اندازه نگاه نمی‌دارند و از مسیر عدل و انصاف خارج می‌شوند.

۶-۲- کتاب

در این زمینه آیاتی وجود دارد که به عنوان شاهد بر مدعی تنها به تعدادی از آیات

اشاره خواهیم کرد:

۶-۲-۱- تمسک به آیه شریفه ۱۱۳ سوره هود (نهی از رکون در برابر ستمگران): *وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ* به کسانی که ظلم کرده‌اند رکون و اعتماد نکنید که آتش شما را فرا می‌گیرد.

لغت‌شناسان «رکون» را به دوستی، موَدّت، اطاعت و فرمانبری، رضایت و خشنودی، میل و رغبت، کمک‌خواستن و نزدیکی و چاپلوسی معنا کرده‌اند. خدای متعال در آیه ۱۱۳ سوره هود از رکون بر ستمگران نهی کرده است. زمخشری در تفسیر این آیه می‌گوید: «أرکنه» یعنی به او متمایل شد. نهی در این آیه شامل: هواداری، تمایل و همراهی، همنشینی، بازدید، چاپلوسی و رضایت به کارهای ستمگران، خود را شبیه آنان کردن، همانند آن‌ها لباس پوشیدن، چشم به عنایت آنان داشتن و آنان را با عظمت یاد کردن می‌شود. (زمخشری، ۱۳۸۹، ص ۴۳۳). حکایت شده است که روزی موفق پشت سر امام نماز می‌خواند که این آیه را خواند: *ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار* بلافاصله از هوش رفت. وقتی که به هوش آمد، گفت: این آیه در مورد کسی است که نسبت به ستمگران تمایل داشته باشد، پس خود ستمگران چه عذابی خواهند داشت؟

الف) تفاسیر مربوط به «رکون» در آیه مذکور

قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد: رکون اتکا و اعتماد و تمایل و رضایت نسبت به چیزی را گویند.

قتاده می‌گوید: معنای آیه آن است که ستمگران را دوست نداشته باشید و از آنان اطاعت نکنید.

ابن جریر گفته است: یعنی نسبت به آنان تمایل نداشته باشید.

ابوالعالیه می‌نویسد: از کارها و اعمال آنان راضی نباشید.

ابن زید می‌گوید: رکون به معنای چاپلوسی است.

تمام این عبارات یک مفهوم را می‌رساند.

قرطبی درباره «الذین ظلموا» می‌نویسد: گفته شده مقصود از ستمگران در این آیه مشرکان می‌باشند. قولی دیگر می‌افزاید: هم مشرکان و هم گناهکاران را شامل می‌شود، همان گونه که در آیه «و اذا رأیت الذین یخوضون فی آياتنا» آمده بود که دلالت بر دوری از کفار و گناهکاران بدعت‌گذار دارد. (انصاری قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۱۰۸).

ب) تفاسیر درباره (و لا تتركوا الى الذين ظلموا)

ابن کثیر در تفسیر *و لا تتركوا الى الذين ظلموا* می نویسد: ابن عباس «رکون» را به چاپلوسی و تملق معنا کرده است. ابوالعالیه می گوید: یعنی به اعمال ستمگران رضایت ندهید. ابن جریر به نقل از ابن عباس آن را به معنای متمایل شدن نسبت به ستمگران گرفته است. این قول خوبی است و می توان بدین صورت آیه را معنا کرد: ستمگران را یاری نکنید؛ چراکه در صورت یاری آنان همانند کسانی خواهید شد که به رفتار و کارهایشان راضی هستند. (ابن کثیر، بی تا، ج ۲، ص ۴۶۱).

سیدقطب می گوید: «*ولا تتركوا الى الذين ظلموا*» یعنی به ستمگران اتکا و به آنان اطمینان نکنید؛ ستمگران سرکش و صاحبان قدرتی که بر بندگان خدا چیره شده و آنان را به بردگی و بندگی خویش درآورده اند. زیر سلطه آنان نروید، چراکه زیر سلطه ستمگران رفتن به معنای اقرار و قبول این منکر بزرگ خواهد بود و مشارکت با آنان حرام است». (سیدقطب، ۱۳۸۱، ج ۱۲، ص ۱۴۷).

از کلمات مفسران در نهی از رکون بر ستمگران، چنین برداشت می شود که اجتناب از تمایل به آنان، سکوت در برابر آنها، کمک خواستن از آنان، رضایت به عملکردشان، چاپلوسی، محبت، اطاعت، زیربار حکومت آنها رفتن و قبول آنان روا نیست. مقصود از ستمگران، گناهکاران می باشند. توجه به این نکته بسیار با اهمیت است که اگر تمام موارد فوق به تصریح قرآن حرام است (شعراء/ ۱۵۱-۱۵۲) و (انسان/ ۲۴) و حتی جایز نیست نسبت به ستمگران تمایل داشته باشیم، پس چگونه می توان ولایت و رهبری آنان را پذیرفت و حاکمیت آنان را قبول نمود؟

۷-۲-۲) استدلال به آیه شریفه ۱۸۸ سوره آل عمران

لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرُحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل عمران/ ۱۸۸)؛ گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند و دوست دارند در برابر کار نیکی که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند از عذاب الهی برکنارند، بلکه برای آنها عذاب دردناکی است. محدثان و مفسران شأن نزول های متعددی برای آیه فوق نقل کرده اند؛ جمعی از یهود به هنگامی که آیات کتب آسمانی خویش را تحریف و کتمان می کردند و به گمان خود، از این رهگذر نتیجه می گرفتند، از این عمل خود بسیار شاد و مسرور بودند، و در عین حال دوست می داشتند که مردم آنها را عالم و دانشمند و حامی دین و وظیفه شناس بدانند، آیه فوق نازل شد، و به پندار غلط آنها پاسخ

گفت. بر این اساس مردم سه دسته‌اند:

۱. گروهی که کار می‌کنند و انتظار پاداش یا تشکر از مردم ندارند. «لانرید منکم جزاء و لاشکوراً» (انسان/۹).

۲. گروهی که کار می‌کنند تا مردم بدانند و ستایش کنند. «رئاء الناس» (نساء/۳۸).

۳. گروهی که کار نکرده، انتظار ستایش از مردم دارند. «یحمدوا بما لم یفعلوا...»

از مواردی که غیبت جایز است، در مورد کسی است که ادعای مقام یا تخصص یا مسئولیتی را می‌کند که صلاحیت آن را ندارد. «یحبتون ان یحمدوا بما لم یفعلوا»؛ برای اینکه این تمایل نابجا - ستایش بدون عمل - کور شود، در اسلام هرگونه تملق و چاپلوسی منع شده است.

رذایل اخلاقی، همچون عُجب و غرور و انتظار تملق از مردم، هلاکت قطعی را به دنبال دارد. افراد گنهکار ممکن است پشیمان شده، توبه کند و نجات یابد، ولی افراد مغرور، حتی در صدد توبه بر نمی‌آیند، لذا امیدی به نجات آنان نیست (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۴۵).

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه درباره منافقان است، هنگامی که یکی از جنگهای اسلامی پیش می‌آمد، آنها با انواع بهانه‌ها، از شرکت در میدان جنگ خودداری می‌کردند، و به هنگامی که جنگجویان، از جهاد بر می‌گشتند، قسم یاد می‌کردند، که اگر عذر نمی‌داشتند، هرگز جهاد را ترک نمی‌گفتند، و با اینحال انتظار داشتند که در برابر «کار ناکرده» مانند مجاهدان فداکار، مورد تحسین قرار گیرند! آیه نازل شد و به این توقع نابجا پاسخ گفت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۴۰). از این آیه ممکن است، استفاده شود که فرح و سرور در برابر کار نیکی که انسان توفیق انجام آنرا یافته - اگر به صورت معتدل باشد، و مایه غرور و خودپسندی نگردد - نکوهیده نیست. و همچنین علاقه به تشویق و تقدیر، در برابر کارهای نیکی که انجام شده، آنهم اگر در حد اعتدال باشد و انگیزه اعمال او نباشد مذموم نخواهد بود، زیرا اینها غریزی انسان است. اما با اینحال، دوستان خدا و افرادی که در سطوح عالی ایمان قرار دارند، حتی از چنان سرور و چنین تقدیری خود را بدور می‌دارند. آنها همواره، اعمال خود را ناچیز و کمتر از میزان لازم می‌بینند، و خود را مقصر در برابر عظمت پروردگار، احساس می‌کنند.

ضمناً تصور نشود، که آیه فوق مخصوص به منافقانی است که در صدر اسلام بوده‌اند، و یا مانند آنها، بلکه، همه افرادی که، در عصر و زمان ما، در شرائط مختلف اجتماعی قرار دارند و از اعمال زشت خود شادند، و یا مردم را تحریک می‌کنند که

آنها را، با قلم، یا سخن، در برابر اعمالی که انجام نداده اند، تقدیر کنند، همگی مشمول این آیه اند. (مکارم شیرازی، همان، ص ۲۴۲).

یعنی دلیلی ندارد که مؤمنان برای پیشرفت خود از راههای انحرافی وارد شوند، و بکاری که انجام نداده اند تشویق گردند، آنها می توانند در پرتو قدرت خداوند آسمان و زمین، با استفاده کردن از طرق مشروع و صحیح به پیشروی خود ادامه دهند، و نیز افراد بدکار و منافق که می خواهند با استفاده از این طرق انحرافی بجائی برسند، تصور نکنند، که از مجازات پروردگاری که بر تمام هستی حکومت می کند، نجات خواهند یافت.

۶-۳- استدلال به روایات

روایات در این زمینه بسیار است، و به عنوان شاهد بر مدعی تنها به تعدادی از روایات اشاره خواهیم کرد:

۶-۳-۱- مدح سلطان جائر

الف) روایت ابوهیریره و عبدالله بن عباس؛ شیخ انصاری در کتاب المکاسب المحرمه این حدیث را پذیرفته و ذیل مسئله «مَدْحُ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ الْمَدْحَ» در این باره بحث کرده و با آیه، وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ... (هود/ ۱۱۳) و به ستمکاران دل مبندید و اتکا نکنید که آتش [خشم خدا] به شما می رسد؛ همسو دانسته و حدیث زیر را در تأیید آن آورده است: مَنْ مَدَحَ سُلْطَانًا جَائِرًا وَتَحَفَّفَ وَتَضَعَّعَ لَهُ طَمَعًا فِيهِ كَانَ قَرِينَهُ فِي النَّارِ (انصاری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۱). هرکس به چشم داشت چیزی، حاکم ستمکاری را بستاید یا در برابرش کوچکی و فروتنی کند، در آتش دوزخ همنشین او خواهد بود. گفتنی است روایات بیان می دارند اگر مقصود از صاحب دنیا، شخص ثروتمند هم باشد اما مدح او به طمع بهره گیری از مالش باشد، دو سوم دین شخص ستایشگر را از میان می برد و چنین شقاوتی، سزایی جز آنچه ذکر شد، نخواهد داشت (مسعودی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۸۷).

ب) حدیث مناهی؛ روی عن شعيب بن واقد، عن الحسين بن زيد، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليهم السلام) قال: نهی رسول الله (صلی الله علیه وآله) ... ونهی عن المدح وقال احتوا فی وجوه المداحین التراب وقال صلی الله علیه وآله: من تولى خصومة ظالم او اعان علیها ثم نزل به الموت قال له: ابشر بلعنة الله ونار جهنم وبئس المصیر. وقال: من مدح

سلطاناً جائراً وتَخَفَّفَ وتَضَعَّعَ له طمَعاً فیهِ کان قَرینَهُ فی النارِ. وقال صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وآلِهِ: قال اللهُ عَزَّوَجَلَّ «وَلاترکنوا الی الَّذین ظلموا فتمسَّکُم النار» ومن وَلَّی جائراً عَلی جورِ کان قَرینَ هامان فی جهنم (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳، ح ۴۹۶۸)؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) از ستایش افراد منع کردند و فرمودند: به صورت مدح گویان خاک بپاشید، و فرمودند: هر کس که دفاع از ستمگری را به عهده گیرد و یا در دفاع از ستمگر نقش داشته باشد، پس از مرگ به او گفته می‌شود: بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش جهنم که بد بازگشت گاهی است. و فرمود: کسی که پادشاه ستمگری را بستاید و برای او تواضع و کرنش کند تا به او دست یابد، همنشین او در جهنم خواهد بود. پیامبر فرمود: که خدای عزوجل فرمود: «به ستمگران گرایش و تکیه نداشته باشید که آتش به شما خواهد رسید»، و هر کس که همراه و همکار ستمگری در ظلم شود همنشین هامان در جهنم خواهد گردید...

حضور این حدیث در کتابهای روایی شیعه (من لایحضره الفقیه)؛ اعتبار سندی و دلالی این حدیث؛ با یک نگاه به این حدیث نبوی و توجه به حضور روایت نبوی با مضمون مشابه در حدود چهارده کتاب روایی، اعتبار روایت را تضمین می‌کند و راه را بر مناقشه سندی و دلالی در روایت می‌بندد. به علاوه بعضی از روایات، سندی قوی و معتبر دارند. حضور این روایت نبوی شریف در مجامع روایی شیعه به ویژه در کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه است اطمینان به صدور روایت را زنده می‌سازد و بر مبنای مقبول حجیت خبر موثوه به، با قراین بسیاری که وجود دارد، این روایت حجّت و معتبر می‌شود، بویژه که روایت مشابه در امالی شیخ مفید کاملاً معتبر است و سند بسیار خوبی دارد. بنابراین روایت از نظر سندی اعتبار ویژه ای دارد، گرچه ما بیشتر دفاع از مضمون و محتوای روایت را منظور داریم:

تعظیم و تبجیل دنیا دار به جهت دنیا و به طمع رسیدن به دنیا، دین انسان را کم رنگ می‌کند و به تعبیر روایات دوسوم دین را نابود می‌سازد، و در صورتی که دنیادار پادشاهی ستمگر باشد این تعظیم، خشم الهی را در پی دارد و باعث می‌شود تا شخص، همراه آن پادشاه ستمگر با هامان محشور شود.

تعظیم دنیادار با توجه به شخص دنیا دار و دیگر خصوصیات مراتبی پیدا می‌کند که در روایات بدان توجه شده است. در بیشتر روایات آمده که دو سوم دین را از بین می‌برد؛ در روایتی می‌خوانیم چنین کاری باعث می‌شود که شخص در آسمانها دشمن خدا و پیامبران معرفی شود؛ در دیگر روایت آمده که از بهشت محروم می‌شود، و در روایت من لایحضره الفقیه و امالی شیخ صدوق آمده که شخص در جهنم، همنشین

پادشاه ستمگر دنیا دار خواهد بود (حسینیان قمی، بی‌تا، ش ۶).

ج) روایت تحف العقول

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «إِذَا مُدِحَ الْفَاجِرُ إِهْتَزَّ الْعَرْشُ وَغَضِبَ الرَّبُّ». (الآمدی، بی‌تا، ص ۱۹۲)؛ هرگاه فاجری مدح شود، عرش به لرزه درمی‌آید و پروردگار غضب می‌کند. این روایت، هم از رسول الله (صلی الله علیه واله) و هم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در غرر الحکم و دررالکلم نقل شده است.

۶-۳-۲- امر به معروف و نهی از منکر

الف) روایت جابر از امام صادق؛ کلینی به نقل از جابر روایت می‌کند که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «فَأَنْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفُظُوءَ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَصَوَّوْا بِهَاجِبَاهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَئِيمَةً...» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۴۰۳)؛ منکر را با دل‌هایتان ناخوشایند بدارید و با زبان‌هایتان نهی کنید و با اعمال قدرت، پیشانی کسانی را که مرتکب منکر می‌شوند، بکوبید و در راه خدا از ملامت هیچ‌کس ملامت‌کننده‌ای نهراسید؛ پس اگر اندرز گرفتند و به حق بازگشتند، دیگر کاری با آنان نداشته باشید؛ زیرا مبارزه همواره با کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و به ناحق در زمین فساد برمی‌انگیزند؛ برای اینان کیفر دردناک است. با اینان است که باید با پیکرهای خود جهاد کنید و با دل‌هایتان به آنان کینه بورزید، بدون آن‌که بخواهید خود سلطه بیابید.

یحیی الطویل از امام صادق (علیه السلام) چنین روایت می‌کند: «مَا جَعَلَ اللَّهُ بَسْطَ اللِّسَانِ وَ كَفَّ الْيَدِ وَ لَكِنْ جَعَلَهُمَا يَبْسُطَانِ مَعًا وَ يَكْفَانِ مَعًا»؛ چنین نیست که خدا اجازه داده باشد که تنها زبان باز، ولی دست بسته باشد، بلکه باید هر دو باز باشد و اگر می‌خواهد بسته باشد، هر دو بسته باشد.

روشن‌ترین مثال تاریخی در سیره اهل بیت (علیه السلام)، عملکرد امام حسین (علیه السلام) در برابر طاغوت زمان خویش بود، که همراه فرزندان، خاندان و بهترین یاران خویش به جنگ برخاست و در خطبه‌ای در کربلا فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ...» (طبری، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۰۱).

آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دوری نمی‌کنند؟ اگر مؤمن آرزوی مرگ کند، سزاوار است و من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز خسارت و پشیمانی نمی‌بینم. و نیز ایشان در باب امر به معروف و نهی از منکر

می‌فرمایند: «اعتبروا ايّها الناس بما وعظ الله به أولياءه من سوء ثنائيه على الأخبار...؛ ای مردم! از موعظه‌های خداوند به اولیای خود (آن‌گاه که اخبار و علمای یهود را سرزنش می‌کند) عبرت بگیرید، آنجا که می‌فرماید: «چرا ربانیون و اخبار، آنان را از گفتار آلوده‌شان باز نداشتند (مائده/۶۳)؛ و نیز آن‌جا که می‌فرماید: «از بنی اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، مورد لعن قرار گرفتند تا آن‌جا که می‌گوید: «و چه بدکارهایی را مرتکب می‌گشتند» (مائده/۷۸)؛ و خداوند سبحان بدین جهت بر آنان عیب گرفت که ستمگرانی را که در مقابل‌شان مرتکب اعمال زشت و فساد می‌شدند، مشاهده می‌کردند، اما به خاطر منافعی که از ستمگران به آنان می‌رسید و نیز به خاطر ترسی که از آنان داشتند، نهی‌شان نمی‌کردند و حال آن‌که خداوند متعالی می‌فرماید: «از مردم نهراسید و از من بترسید» (مائده/۴۴)؛ و نیز می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن، برخی از آن‌ها اولیای برخی دیگر هستند. امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند» (توبه/۷۱)؛ خداوند سبحان بر امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دو فریضه شرعی تأکید کرده، بدان جهت که آگاه است اگر آن دو در جامعه اجرا نشوند، تمام فرایض، چه فرایض سخت و چه فرایض آسان اجرا نخواهند شد؛ چراکه امر به معروف و نهی از منکر وسیله دعوت به اسلام همراه با بازگرداندن حقوق افراد ستم‌دیده، مخالفت با ستمگر، تقسیم بیت‌المال و غنایم و گرفتن صدقات و واجبات مالی از جای خود و مصرف آن در جایگاه به حق خودش می‌باشد.

ب) روایات وارده از طرق اهل سنت؛ از طرق اهل سنت نیز روایات بسیاری وارد شده است. ترمذی از طارق بن شهاب چنین نقل می‌کند:

اولین کسی که خطبه‌ها را بر نماز مقدم نمود، مروان بود. مردی بلند شد و به او گفت: سنت رسول خدا را عوض کردی و با آن مخالفت نمودی؛ سپس ابوسعید گفت: این مرد به وظیفه خویش عمل کرد؛ چراکه از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) شنیدم که فرمود: «هر آنکس که منکری را مشاهده کند، باید با دست خویش از آن جلوگیری کند (اقدام عملی نماید) و اگر نتوانست، با زبان خویش به مقابله با آن برخیزد و در صورت عدم توان، با قلب خود آن عمل را انکار نماید و این ضعیف‌ترین مراتب ایمان است». ابوعیسی می‌گوید: این حدیث، حسن و صحیح است (ترمذی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۶۹-۴۷۰، ح ۲۱۷۲).

حذیفه بن الیمان عن النبی (صلی الله علیه و اله) قال: «والذی نفسی بیده لتأمرن بالمعروف و تنهون عن المنکر أو لیوشکن الله أن یبعث علیکم عقابا منه ثم تدعونہ فلا یتجاب لکم». حذیفه روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«سوگند به کسی که جانم در دست اوست، باید شما امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه خدا عذابی را بر شما نازل می‌کند؛ آن‌گاه خدا را می‌خوانید ولی دعایتان مستجاب نمی‌شود».

أبوسعید الخدری عن النبی (صلی الله علیه واله) أنه قال: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهَادِ كَلِمَةً عَدَلَ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»؛ (همان، ص ۴۷۱)؛ بزرگ‌ترین جهاد، سخن حقی است که نزد سلطان ستم‌کار گفته می‌شود.

حاصل کلام آنکه؛ برخی منکر را با دست و زبان و قلب مورد انکار قرار می‌دهند. این آن کسی است که خصلت‌های نیک را به کمال رسانده است. برخی آن را با زبان و قلب مورد انکار قرار می‌دهند، ولی دست فرو می‌گذارند. این افراد دو خصلت از خصال نیک را آورده و دیگری را ضایع کرده‌اند. برخی با قلب مورد انکار قرار داده، ولی دست و زبان را فرو نهاده‌اند. این آن کسی است که از سه خصلت، دو خصلت نیک را ضایع کرده و یکی را به جا آورده است. برخی نه با زبان و نه با قلب و نه با دست، نهی از منکر نمی‌کنند. اینان مردگانی هستند در میان زنده‌ها. همه اعمال نیک و جهاد در راه خدا در مقابل امر به معروف و نهی از منکر، همانند قطره‌ای است در برابر دریا. بی‌گمان امر به معروف و نهی از منکر، نه آجل را نزدیک می‌کند و نه از روزی می‌کاهد. برتر از همه این‌ها، ابراز سخن عادلانه‌ای است در برابر پیشوای ستمگر.

۶-۳-۳- اعانت بر ظالم (تحریم کمک به حاکم ستمگر)

این گروه از روایات، هر نوع کمک به حاکم ظالم را هرچند ناچیز، تحریم می‌کند و بر تحریم تأکید می‌نماید. این روایات علاوه بر تعداد بسیارشان، هم از طریق شیعه و هم از اهل سنت وارد شده‌اند و حکم قرآنی حرمت «رکون بر ستمگران» را تأکید می‌کنند. در تعارض میان این گروه از روایات و روایات دال بر سکوت، به قرآن کریم مراجعه می‌کنیم و شکی نیست که قرآن مردم را از «رکون بر ستمگران» برحذر داشته است. زیرا تکیه بر ظالمان باعث تقویت آنها می‌شود و تقویت آنها موجب گسترش فساد و تباهی در جامعه می‌گردد.

الف) روایت ترمذی در کتاب الفتن

ترمذی در کتاب الفتن به سند خویش از کعب بن عجره، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) روایت می‌کند: «سیکون بعدی أمراء فمن دخل علیهم فصدقهم...»؛ (ترمذی،

۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۵۸، ح ۲۳۶۰). پس از من فرمانروایانی می‌آیند که هرکس با آنان همراه شود و آن‌ها را در دروغ‌هایشان تصدیق کند و بر ستمگری یاری‌شان دهد، از من نیست و من از او نیستم و کنار حوض بر من وارد نمی‌شود.

ب) صحیحہ ابن حمزہ از امام زین العابدین(علیه‌السلام)

در صحیحہ ابن حمزہ از امام زین العابدین(علیه‌السلام) روایت شده: «ایاکم و صحبتہ العاصین و معونۃ الظالمین»؛ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ص ۱۲۸). از رفاقت با گناهکاران و یاری ستمگران بپرهیزید.

ج) خبر طلحة بن زید، از امام صادق(علیه‌السلام)

در خبر طلحة بن زید، از امام صادق(علیه‌السلام) وارد شده: «العامل بالظلم و المعین له والراضی به شرکاء ثلاثتهم»؛ ستمگر و آن‌که او را یاری می‌دهد و آن‌که از عمل وی اظهار خوشنودی می‌کند، هر سه با هم شریک هستند.

این دست از روایات نیز بسیار است. اگرچه احادیث در باب تحریم همکاری و کمک به حاکمان ستمگر وارد شده‌اند، ولی به راحتی و بدون نیاز به تأمل زیاد می‌توان از آن‌ها نتیجه گرفت که هرگونه تمایل، اطاعت، پذیرش حکومت و رفتن زیر پرچم ستمگران، چه در جنگ و چه در صلح حرام است. بنابراین با توجه به ادله‌ی عقلی و نقلی اصل حرمت مدح من لایستحق المدح از نظر شرعی جای هیچ گونه شبهه و خدشه ای نیست.

۷- مدح به جهت دفع شرّ

مرحوم شیخ می‌گوید: «اینکه گفتیم مدح بی‌جا حرام است مربوط به جایی است که برای دفع شرّ نباشد، اما اگر مدح برای دفع شرّ باشد، نه تنها حرام نیست بلکه واجب هم هست». (انصاری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۲). و در بعضی روایات وارد شده است: «شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرِمُونَ أَتْقَاءَ شَرِّهِمْ»؛ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۳۱؛ کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۲۷). بدترین مردم کسانی هستند که مردم آن‌ها را به خاطر ترس از شرشان مورد اکرام قرار می‌دهند.

این روایت دلالتی بر وجوب مدح ندارد و فقط بیان می‌کند کسانی که از ترس شرشان مردم آن‌ها را اکرام می‌کنند، بدترین مردم هستند. اما اصل مطلب درست

است که اگر ضرری که جایز التحمل نیست از طرف ضروری متوجه کسی باشد - مثلاً جاننش در خطر افتد- و یا با مدح بتواند از آن خلاصی پیدا کند، از باب مقدمه‌ی واجب - حفظ جان و مال باشد- چنین مدحی واجب می‌شود. (مردسی، ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۳۱۸).

۸- مدح بی‌جا

حرمت مدح بی‌جا بلاشبهه مذموم است، خصوصاً اگر آثاری بر آن مترتب شود. روایات متعددی بیان می‌کند کسی نباید طمع در مدح شدن بی‌جا داشته باشد و بلکه اصلاً نباید طمع در مدح شدن داشته باشد، در روایتی که صاحب وسائل در ابواب مقدمات عبادات ذکر کرده می‌فرماید: «معیار اخلاص این است که دوست نداشته باشی کسی تو را بر عملت مدح کند». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۶۰؛ کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۶).

بنابراین طمع در مدح، مذموم است و از طرف دیگر مدح نکردن کسی که مستحق مدح است هم مذموم است، در روایتی می‌فرماید: «لَا يَكُنُّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ سَوَاءً فَإِنَّ ذَلِكَ يُزْهِدُ الْمُحْسِنَ فِي الْإِحْسَانِ وَيُتَابِعُ إِلَى الْإِسَاءَةِ». (الآمدی، بی‌تا، ص ۴۳۸). نباید محسن و مسیء نزد تومساوی باشند. کما این که یکی از راه‌های شکر که سفارش زیادی به آن شده «أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ». (حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۱۰؛ الکافی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۹). این است که در مقابل کسی که نعمتی به ما می‌دهد به زبان مدح کنیم.

همچنین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «الثناءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الاستحقاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الاستحقاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ». (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۳۹، ص ۱۲۴۹). ستایش بیش از استحقاق، چاپلوسی است و کمتر از استحقاق، بی‌زبانی یا حسد است.

مدح نکردن کسی که استحقاق مدح دارد به تعبیر نهج‌البلاغه یا بی‌زبانی است، یعنی عدم توانایی بر سخن گفتن و یا حسادت است. البته کسی که مورد مدح قرار می‌گیرد باید توجه کند که مغرور نشود و از وظایف خود غافل نگردد. در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ». (نهج‌البلاغه، قصار ۴۵۴، ص ۱۲۹۷)؛ چه بسیار کسانی که به خاطر تعریف از آنان {به حق یا ناحق} فریفته می‌شوند. همچنین در خطبه‌ی متقین می‌فرماید: «إِذَا زَكِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ

فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي أَللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا يَعْلَمُونَ». (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴، ص ۶۱۱)؛ هرگاه یکی از آن‌ها ستایش شود، از آنچه در باره‌ی او گفته شد بیمناک می‌شود و می‌گوید: من از دیگران به نفس خویش آگاه‌تر هستم و پروردگارم از من به نفسم آگاه‌تر است. خدایا مرا بهتر از آنچه گمان می‌کنند قرار بده و در آن چه که آنان از من نمی‌دانند مورد غفران قرار بده.

بدتر از طمع در مدح این است که کسی خودش را مدح کند، در روایتی می‌فرماید: «أَقْبَحُ الصَّدَقِ ثَنَاءَ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ». (الآمدی، بی‌تا، ص ۱۹۰). یا «تَزْكِيَةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبِيحٌ». (نهج البلاغه، نامه ۲۸، ص ۸۹۴). آیه شریفه هم از آن نهی می‌کند: «فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى». (نجم، / ۳۲).

اما در عین حال این حکم به نحو مطلق نیست و دارای حدّ است، در بعضی موارد تزکیه نفس جایز، بلکه لازم است.

قرآن کریم از زبان حضرت یوسف (علیه‌السلام) می‌فرماید: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ». (یوسف / ۵۵). مرا بر خزائن زمین بگمار که هم حفیظ و هم علیم. پس تزکیه‌ی نفس در بعضی موارد جایز بلکه لازم است، اما نباید از حدّ لزوم تجاوز کند و نباید هم از تسویلات شیطان غافل شد که موارد استثناء را بر ما تسویل کند و نباید به سادگی باور کنیم که از موارد استثناء است و تا مثل آفتاب روشن نشده، اقدام نکنیم. بله، اگر خیلی روشن شد، به قدر ضرورت اشکالی ندارد. (مدرسی، ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۳۲۳).

بنابراین، هرگونه مدح و ستایشی مذموم و ناپسند نیست؛ چراکه برخی ستایشها مفهوم و جهت‌گیری انسانی و حق‌شناسانه دارد و پاره‌ای از ستایش‌ها آلوده به ریا، مصلحت‌اندیشی و منفعت‌طلبی است؛ از این رو نمی‌توان گفت که به طور کلی ستایش و ستایش‌گری کاری ناپسند است. زیرا انسان‌ها به طور فطری خواهان شنیدن یا گفتن عبارت‌های ستایش‌آمیز می‌باشند و از سوی دیگر، زندگی اجتماعی بشر بدون تشویق و تحسین و تجلیل از شایستگان نمی‌تواند بستر ساز پیشرفت و تعالی گردد. حال سئوال اینجاست که ملاک و معیار تشخیص بین «مدح پسندیده» یا «حسن معاشرت» یا «مدح نکوهیده» یا «چاپلوسی و تملق» چیست؟ به عبارت دیگر حد و مرز این دو نوع که یکی جزء فضایل و دیگری از ذائل محسوب می‌شود، کجاست.

۹- حد و مرز حسن معاشرت و چالپوسی

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کلامی روشنگر، مرز ستایش درست و نادرست را آشکارا نماینده است و می‌فرماید: «الثناءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الاستِحْقاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الاستِحْقاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۹).

حضرت امیر ضمن اینکه ستایشگری افراطی را نکوهش می‌کند، افراد را به ستودن واقع بینانه‌ی خدمتگزاران فرا می‌خواند، چرا که انسان‌ها در کارها و ابتکارهای خویشتن نیاز روانی به تشویق و ستایش مشفقانه دارند.

اساساً هرکس به طور فطری دوست دارد که برای کار خوب و پسندیده‌ای که انجام داده است، ستایش شود. تفاوت افراد تملق‌گرا و افراد متعهد در این است که دسته‌ی نخست، جز مقام و دستیابی به آن، هدفی در سر نمی‌پروراند، اما دسته‌ی دوم فقط به خدمتگزاری و تکلیف دینی و ملی خود نظر دارند. در این باره خودشناسی هرکس، تا حدودی به او کمک می‌کند که انگیزه‌های نفسانی و الهی را از هم تمییز دهد. بی‌شک انگیزه‌های نفسانی سبب می‌شود که کسی را فراتر از جایگاهی که سزاوار است بستائیم و این نوع ستودن در شمار ستایش‌های ممنوع اخلاقی و اجتماعی می‌باشد. بی‌شک اینگونه ادب‌ورزی‌های چاکرانه، هم به زیان شنونده (ممدوح) و هم به زیان گوینده (مادح) است؛ زیرا یکی خویشتن را بی‌جهت خوار و ذلیل ساخته است و دیگری نیز در باتلاق غرور و خودپسندی دست و پا می‌زند. (هدایتی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۶).

۱۰- بررسی آفات اجتماعی مترتب بر مدح

مدح به دلیل داشتن بعضی آثار سوء در شرع مقدس مذموم شمرده شده است؛ در هر مدحی که صورت می‌گیرد شش آفت نهفته است که چهار آفت متوجه مادح و دو تای دیگر متوجه ممدوح است؛

۱۰-۱- آفات مادح

۱. کذب: گاهی مادح در مدح افراط می‌کند و افراط منجر به دروغ می‌شود.
۲. ربا و نفاق: گاهی مادح دچار ربا می‌شود، زیرا قاعده اصلی در مدح آن است که مدح وسیله‌ای برای اظهار حب ممدوح باشد، ولی گاه می‌شود که خود مادح به آنچه می‌گوید معتقد نیست و حتی در دل ندارد، و لذا گرفتار ربا و نفاق می‌شود.
۳. بسیار اتفاق می‌افتد که مادح بدون تحقیق در حق ممدوح چیزهایی می‌گوید

که نه از آنها اطلاع دارد و نه برای اطلاع یافتن راهی پیش رو دارد یعنی مطلب از مقوله‌ای نیست که بتوان از آن مطلع شد. مثل اینکه در مدح کسی گفته شود که او شخص متقی، عادل و زاهد است در حالی که تماس دو طرف محدود بوده و از نزدیک با او معاشرت نداشته و از باطن کارهای پنهانی وی بی اطلاع می‌باشد؛ علاوه بر اینکه عدالت یک ملکه نفسانی است که انسان را از افراط و تفریط باز می‌دارد، و تقوی یک حالت باطنی است که عامل بازدارنده‌ی انسان از ارتکاب گناه می‌باشد و زهد یک حالت استقلال طبع است که انسان به دنیا و متعلقات آن، وابستگی پیدا نمی‌کند و راهی برای آگاهی از این گونه امور برای اکثر مردم نیست بلکه آن چه مشاهده می‌شود تنها ظواهر امر است و از باطن بی‌خبر هستند.

۴. گاهی ممدوح فاسق یا ظالم است و مَدَح باعث خوشحالی و سرور او می‌شود و خوشحال کردن فاسق حرام است. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) می‌فرماید: هنگامی که فاسق مدح شود خدای تعالی به غضب می‌آید؛ *إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ إِذَا مَدِحَ الْفَاسِقَ*. (نراقی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۱۷).

۱۰-۲- آفات ممدوح

۱. غرور و کبر: در بیشتر موارد مدح باعث ایجاد کبر و خود پسندی در ممدوح می‌شود و این دو از مهلکات هستند. چنان که امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مِمَّنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ» هر کس عجب داشته باشد هلاک می‌گردد (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۱۳).

۲. فتور و سستی: در بعضی موارد اگر کسی را به نیکی مدح و ثناء گویند خوشحال و مسرور می‌شود و از خود راضی شده و انجام کار نیک و خیر سست شده و باز می‌ماند؛ علاوه بر آن باعث می‌شود که اخلاص خود را از دست بدهد و عمل خیر را ریاکارانه انجام دهد تا مورد مدح مداحان قرار گیرد.

بنابراین اگر دانسته شود که اصل کمال از خداست و آنچه در هر بشری است عطای اوست و نیز از روی تملق و چاپلوسی و طمع نباشد و نیز موجب عجب و کبر در شنونده نشود، و نیز اگر مدح از این آفات سالم بماند اشکالی ندارد (دستغیب، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۴۹۸). پس مدحی پذیرفته شده است که در آن مدح کننده بتواند خود را از آفات کذب و ریا حفظ کند و بداند که مدح شونده گرفتار دو آفت غرور و فتور نمی‌شود، در این صورت مدح مانعی ندارد بلکه استحباب نیز دارد (امین، ۱۳۷۰، ص ۲۱۵).

نتیجه گیری

در جوامعی که فردیت رشد نکرده و راه‌های دستیابی به امکانات و منزلت اجتماعی بسته باشد و تمرکز قدرت در دست گروهی خاص باشد و تصاحب جایگاه‌ها و منصب‌های اجتماعی تناسبی با شایستگی افراد نداشته باشد، یکی از ابزارهایی که برای رهایی از این تبعیض پدید می‌آید، مدح آمیخته به تملق است؛ راهی کوتاه و بدون هزینه برای رسیدن به خواسته‌هایی که نه شایستگی می‌خواهد و نه زحمت و کوشش. حال چگونه می‌توان جامعه‌ای را به وجود آورد که نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن از هرگونه تملق‌گرایی پیراسته باشد؟ حقیقت این است که در مورد مسائل روانی آمیخته با پدیده‌های اجتماعی و سیاسی چندان نمی‌توان شفاف سخن گفت و راه درمان را به آسانی نشان داد؛ اما به طور کلی می‌توان راه‌کارهایی را ارائه نمود؛ بر این اساس، با کندوکاو در آیات قرآن و روایات در می‌یابیم که مدح کسی که مستحق مدح نیست یا مستحق ذم است عقلاً قبیح است و قاعدتاً بین قبح عقلی و حرمت شرعی تلازم وجود دارد؛ ولی چون عقل به تنهایی قادر به تشخیص ظلم و قبیح بودن مدح انسانی که مستحق مدح نیست نمی‌باشد؛ به همین جهت باید بر چنین مدحی عناوین مُحرّم دیگری مانند تملق و چاپلوسی، کذب و نفاق و ریاکاری، اُغراء به جهل، اُعانہ ی ظالم و... منطبق گردد، تا بتوانیم تصدیق کنیم که عقلاً این کار به حدی قبیح است که فاعل آن مستحق آتش بوده و معیار حرمت را دارد؛ لذا از نظر پیشوایان اسلام و رهبر بزرگ انقلاب اسلامی مدح آمیخته به تملق عیب اخلاقی بشمار می‌رود و ایشان در برابر رفتار و گفتار ذلت باری که با غرور و شرف انسانی مغایر بوده، سکوت نمی‌کردند و اگر کسی مرتکب چنین عمل خلافی می‌شد، از او انتقاد می‌کردند؛ با دقت در آموزه‌های نظری و سیره‌ی عملی امام خمینی(ره) درمی‌یابیم که ایشان، قدرشناسی از خدمت گزاران را تکلیف الهی و ملی خود تلقی نموده و قدرناشناسی از آنان را ظلم تعبیر کرده و می‌فرماید: «من لازم می‌دانم که از مجموعه این هیأت‌ها و این جمعیت‌ها(دولت مردان خدمت گزار) تشکر کنم و اگر تشکر نکنم، ظلم کردم...».

باید بدانیم که مدح از روی تملق و چاپلوسی و طمع نمی‌باشد و موجب عجب و کبر در شنونده نمی‌گردد و نیز از آفات مدح(کذب، ریا، غرور و فتور) مبری می‌باشد نه تنها پسندیده و بجاست بلکه استحباب نیز دارد؛ از این روست که نمی‌توان هرگونه ستایش و هر ستایش کننده‌ای را در شمار چاپلوسان دانست و بدین گونه راه ترویج نیکی‌ها و

افزایش نیکان در جامعه را مسدود نمود. ولی ناشناخته ماندن حد و مرز ستودن ها، و نیز حضور پر رونق چاپلوسان، کمتر مجال داده است تا از صالحان و نیکان قدرشناسی به عمل آید؛ لذا دین اسلام برای آن حدودی قائل شده تا بتواند بستر مناسبی برای ایجاد جامعه ای سالم و نظام اجتماعی بدون تملق ارائه نماید؛ در میان عوامل بستر ساز جامعه ی مطلوب می توان معرفت نفس و خودشناسی را بیان نمود زیرا کسانی که خود را شناخته اند می دانند که اصل کمال از خداست لذا چنین فردی به خود مجال و رخصت نمی دهد که در ستایش دیگران از مرز شایستگی آنان بگذرد چون گذشتن از مرز ستایش حق و صواب تملق است و فرومایگی.

منابع و مأخذ

- * قرآن کریم
- * نهج البلاغه
- * ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، چاپ دوم، تفسیر ابن کثیر، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا، اسلامی، حسن، دروغ مصلحت آمیز، چاپ سوم، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
- * الآمدی التمیمی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم (با تصحیح سیدمهدی رجایی)، چاپ دوم، انتشارات دارالکتب الاسلامی، قم، بی تا.
- * امین، محمد، آفات زبان، چاپ اول، تهران، نشر مؤلف، ۱۳۷۰.
- * انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین، المکاسب المحرمه، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۷.
- * انصاری قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، چاپ نهم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵.
- * ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، سنن ترمذی، چاپ چهارم، سوریه، مطبعه الفجر، الطبعة الأولى، ۱۳۸۷.
- * تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، قم، منشورات الشریف الرضی، ۷۹۳.
- * حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹.
- * حسینیان قمی، مهدی، دفاع از حدیث (۵)، مجله علوم حدیث، ش ۶.
- * حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهراسدی، کشف المراد، مصحح استاد حسن زاده آملی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۷۲۶.
- * حلی (علامه)، تذکره الفقهاء، چاپ دوازدهم، الطبعة الحدیثه، قم، ۱۴۰۵.
- * حلی (علامه)، مناهج الیقین فی اصول الدین، محقق: مراغی، یعقوب، مرکز الدراسات الاسلامیه، بی تا.
- * خمینی (ره)، سیدروح الله، مفاهیم اخلاقی (حب جاه مقام)، نشر عروج، دفتر قم، ۱۳۸۷.
- * خمینی (ره)، صحیفه نور، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- * درانی، فاطمه، پایان نامه اسالیب المدح و الذم فی القرآن، استاد راهنما: آباد، مرضیه، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۷.
- * دستغیب، سید عبدالحسین، قلب سلیم، چاپ دوم، تهران، نشر هاتف، ۱۳۹۵.
- * دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، چاپ اول، دانشگاه تهران، سازمان لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۶.
- * زمخشری، جارالله، کشف (الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاییل فی وجوه التأویل)، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۸۹.
- * سیدقطب، تفسیر فی ظلال القرآن، چاپ دوازدهم، مصطفی خرم دل، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۱.
- * صدوق (شیخ)، محمد بن علی بن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۴.
- * طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، چاپ چهارم، انتشارات اساطیر، بی تا.
- * عابدی، احمد، فقه، پایگاه اطلاع رسانی حجه الاسلام عابدی، جلسه ۱، ۱۳۸۷.
- * فقیه ایمانی، مهدی، نقش زبان در سرنوشت انسان ها، ناشر مؤلف، ۱۳۶۹.
- * قاضی عبدالجبار بن احمد، شرح الاصول الخمسه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- * قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۸۸.
- * کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی فی الاصول، چاپ چهارم، انتشارات دارالکتب

- الاسلامی، تهران، ۱۳۷۵.
- * مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
 - * محمدی، علی، شرح اصول فقه، قم، دار الفکر، ۱۳۸۷.
 - * مدرسی طباطبایی یزدی، سید محمدرضا، تقریرات دروس خارج فقه(مقالات فقهی)، ۱۳۹۲.
 - * مسعودی، عبدالهادی، آسیب شناخت حدیث، قم، زائر، ۱۳۸۸.
 - * مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، ۱۳۸۶.
 - * معین، محمد، فرهنگ معین، تهرانف ۱۳۸۲.
 - * معلوف، اویس، المنجد، بیروت، نشر المطعبه الکلاثولیکته، بی جا، بی تا.
 - * معلوف، اویس، فرهنگ بزرگ جامع نوین، تهران. ۱۳۸۹.
 - * مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ چهاردهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰.
 - * نراقی، مهدی، جامع السعادات، چاپ دوم، قم، انتشارات قائم آل محمد(صلی الله علیه و اله)، ۱۳۸۸.
 - * نصر اصفهانی، محمد، مبانی اخلاقی علامه‌ی طباطبایی(ره)، دفتر تبلیغات اسلامی قم، بی تا.
 - * هدایتی، ابوالفضل، تملق و چاپلوسی، چاپ دوم، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۶.

Imam Khomeini's View on the Verdict of «Praising the One who does not deserve the Praise or deserves to be reproached»

Mehri Toutouchian ^۱

^۱. Ph.D, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, (Corresponding Author),
Email: Mehri.toutouchian@gmail.com

Abstract

Inherently, man is interested in hearing praiseful statements and social life, on the other hand, will not pave the ground for development and transcendence without praise and encouragement of the elites. Praises either refer to the human and fair notion and orientation or are contaminated with hypocrisy, expediency and profiteering. Flattery and adulation are one of the explicit extensions of praises that have become blurred by profiteering and conspiracy and are subject to the verdict «praising the one who does not deserve the praise or deserves to be reproached». Many jurists in their ethical and jurisprudential works have dealt with this issue. Imam Khomeini is one of the contemporary jurists who have explained the praise and reproachment in his ideas. Scientific background and pure ideas of Imam Khomein due to his extensive knowledge of Islamic sciences like jurisprudence, principles of jurisprudence, Quranic exegesis, theology and etc, not only express the depth of his ideas, but also explicate the concept and scope of damage that can be incurred by the phenomenon of flattery and hypocrisy in the spheres of individual and collective life. Accordingly, in this study, it was sought to take advantage of moral and spiritual words and works of Imam Khomeini via library based studies in a descriptive-analytic fashion concerning flattery and its depreciation focusing on the Islamic and religious texts in order to tile the path for moral discussions

Keywords: Praise, Reproachment, Flattery, Lying and hypocrisy, Ignorance, Enticement, Not deserving



studies of economic
jurisprudence